

چاپ  
هجدهم



# نخستی ستاره‌های بخت ما

پرفروش‌ترین کتاب  
نیویورک تایمز  
ژورنال وال استریت  
USA TODAY  
کتاب سال مجله  
TIME

جان گرین  
آرمان آیت‌اللهی



ketabtabla

# نحسی ستاره‌های بخت ما

جان‌گرمین

ترجمه: آرمان آیت‌اللهی



سرشناسه	: گرین، جان، ۱۹۷۷ م. - Green, John
عنوان و نام پدیدآور	: نحس ستاره‌های بخت ما/ جان گرین؛ ترجمه آرمان آیت‌اللهی
مشخصات نشر	: تهران: آموت، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۴-۰۰۷-۲
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
یادداشت	: عنوان اصلی: The Fault in Our Stars
موضوع	: داستان‌های نوجوانان انگلیسی - قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده	: آیت‌اللهی، آرمان، ۱۳۷۲ - مترجم
رده‌بندی کنگره	: PZ۷ / ک۱۷۵ ن۳ ۱۳۹۴
رده‌بندی دیویی	: [ج]۹۱۴/۸۱۳
شماره‌ی کتابشناسی ملی	: ۳۹۶۸۳۳۰



## نحس ستاره‌های بخت ما

جان گرین  
ترجمه: آرمان آیت‌اللهی  
ویراستار: بهنام ناصح

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۵  
چاپ مجدد: بهار ۱۴۰۱  
شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

حروفچینی: شهیر / ایلوگرافی و چاپ: ترانه / نمونه‌خوانی: مینا فرشی احمدی - رکسانا تقوی

مرجع قیمت: سایت رسمی نشر آموت

### نشر آموت

تلفن: ۰۶۶۴۹۹۱۰۵ - ۰۹۳۶۰۳۵۵۴۰۱ : اینستاگرام: [www.instagram.com/aamout](http://www.instagram.com/aamout)

پست الکترونیکی: [aamout@gmail.com](mailto:aamout@gmail.com) / وب سایت: [www.aamout.com](http://www.aamout.com)

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۴-۰۰۷-۲ ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۴-۰۰۷-۲ 978 - 600 - 384 - 007 - 2

### «کتابفروشی آموت»

تهران - بلوار مرزداران - نبش خیابان آریافر - ساختمان ۲۰۰۰ - طبقه همکف شمالی

تلفن: ۰۴۴۳۳۲۰۷۵ - ۰۹۳۶۸۸۲۸۱۸۰ سایت کتابفروشی [aamout.ir](http://aamout.ir)

## فهرست

۷	فصل اول.....
۲۷	فصل دوم.....
۴۵	فصل سوم.....
۵۷	فصل چهارم.....
۷۳	فصل پنجم.....
۱۰۱	فصل ششم.....
۱۱۳	فصل هفتم.....
۱۲۳	فصل هشتم.....
۱۳۷	فصل نهم.....
۱۴۵	فصل دهم.....
۱۶۳	فصل یازدهم.....
۱۸۵	فصل دوازدهم.....
۲۱۳	فصل سیزدهم.....
۲۲۳	فصل چهاردهم.....
۲۳۵	فصل پانزدهم.....
۲۳۹	فصل شانزدهم.....
۲۴۵	فصل هفدهم.....
۲۴۹	فصل هجدهم.....

۲۵۵	.....	فصل نوزدهم
۲۵۹	.....	فصل بیستم
۲۶۷	.....	فصل بیست و یکم
۲۷۳	.....	فصل بیست و دوم
۲۸۵	.....	فصل بیست و سوم
۲۹۷	.....	فصل بیست و چهارم

## فصل اول

اواخر زمستان هفدهمین سال زندگی ام، مادرم به این نتیجه رسید که من افسرده شده‌ام. احتمالاً به این دلیل که به ندرت از خانه بیرون می‌رفتم، زمان زیادی را در تخت خواب می‌گذراندم، یک کتاب را بارها و بارها می‌خواندم، کم خوراک شده بودم و قسمت عمده‌ی اوقات فراغت فراوانی را هم که داشتم، به فکر کردن درباره‌ی مرگ اختصاص می‌دادم.

هروقت کتابچه‌ها، وبسایت‌ها یا این جور چیزهایی را که مربوط به سرطان است بخوانید، همیشه از افسردگی به عنوان یکی از عوارض جانبی سرطان یاد می‌کنند. اما، در واقع، افسردگی عارضه‌ی جانبی سرطان نیست؛ افسردگی یکی از عوارض جانبی در حال مرگ بودن است. (سرطان هم، مثل خیلی چیزهای دیگر، خودش از عوارض جانبی در حال مرگ بودن است.) اما مادر من عقیده داشت که من باید درمان شوم، برای همین مرا به دیدن پزشک همیشه‌ی ام، دکتر جیم<sup>۱</sup> برد که او هم تصدیق کرد که من دچار یک افسردگی کاملاً بالینی و فلج‌کننده شده‌ام و به همین دلیل علاوه بر مصرف دارو، باید در یک گروه حمایتی هفتگی هم شرکت کنم.

این گروه حمایتی اعضای متغیری داشت که همگی از انواع مختلف ناخوشی‌های ناشی از تومورهای سرطانی رنج می‌بردند. حالا چرا اعضای گروه متغیر بود؟ این هم یکی دیگر از عوارض جانبی بیماری‌های کشنده

داشتن است.

خود گروه حمایتی هم البته، به شدت افسرده کننده بود. جلسات، هر چهارشنبه، در زیرزمین یک کلیسای اسقفی دیوارسنگی که به شکل صلیب درآورده شده بود برگزار می‌شد. همگی دایره‌وار درست در مرکز صلیب روی صندلی‌هایی می‌نشستیم. به محل تقاطع دو نخته‌ی صلیب و همان جایی که قلب حضرت مسیح مصلوب در آن قرار داشت، مرکز صلیب می‌گویند. من این را از آن جایی می‌دانستم که پاتریک<sup>۱</sup>، سرپرست گروه و تنها کسی که در گروه بالای هجده سال بود، تک تک جلسات، درباره‌ی قلب مسیح صحبت می‌کرد و می‌گفت که ما بچه‌های مبارزه کننده با سرطان دقیقاً در قلب مقدس مسیح نشسته‌ایم و از این جور حرف‌ها.

روند جلسات در قلب مسیح به این صورت بود: شش یا هفت یا ده نفر شرکت کننده روی پاهای خود یا ویلچر وارد می‌شدند، از بین گزینه‌های نه چندان دلچسب مهیا شده (کلوچه و لیموناد) چیزی می‌خوردند، در دایره‌ی توکل می‌نشستند و برای هزارمین بار به داستان غم‌انگیز زندگی فلاکت بار پاتریک گوش می‌کردند؛ این که دچار سرطان بیضه شده بوده و فکر می‌کردند که می‌میرد اما نمرده بود و حالا او این جا بود، مردی بالغ، در زیرزمین یک کلیسا در صد و سی و هفتمین شهر زیبای آمریکا، طلاق گرفته، معتاد به بازی‌های کامپیوتری، تقریباً هیچ دوستی هم نداشت، با سوءاستفاده از سابقه‌ی سرطانی گذشته‌اش زندگی بخور نمیری داشت، کم‌کم می‌خواست مدرک فوق لیسانسش را بگیرد که البته به آینده‌ی شغلی‌اش هیچ کمکی نمی‌کرد و مثل همه‌ی ما، انتظار روزی را می‌کشید تا شمشیر داموکلس<sup>۲</sup> او را به آرامش ابدی برساند؛ آرامشی که سال‌ها قبل، از زندگی او رخت بریسته

1. Patrick

۲. Damocles: از شخصیت‌های اساطیری یونان باستان.

بود؛ زمانی که سرطان، بیضه‌هایش را از او گرفت و به جای آن فرصت چیزی را به او داد که به سختی می‌شد آن را زندگی نامید.

می‌گفت هر کدام از ما نیز ممکن است مثل او خوش شانس باشیم! بعد نوبت معرفی کردن بود؛ اسم، سن، نوع بیماری و این که امروز حالمان چطور است.

هروقت نوبت من می‌شد می‌گفتم: من هیزل<sup>۱</sup> هستم. شانزده ساله. منشأ سرطانم تیروئید بوده اما مدت‌هاست که کلونی‌های سرطانی اقماری زیادی در ریه‌هایم هم تشکیل شده‌اند. حالم هم بد نیست. وقتی معرفی کردن‌های همه تمام می‌شد، پاتریک همیشه می‌پرسید که کسی هست که بخواهد احساساتش را با گروه در میان بگذارد؟ و از آن جا بود که دایره‌ی مسخره‌ی حمایتی شروع می‌شد. همه شروع می‌کردند به صحبت درباره‌ی مبارزاتشان، سر و کله زدن‌هایشان، پیروزی‌هایشان، کوچک شدن‌های غدد سرطانی‌شان و اسکن‌هایشان.

اگر بخواهم انصاف را در مورد پاتریک رعایت کنم، باید بگویم او حتی به ما اجازه می‌داد درباره‌ی مرگ هم صحبت کنیم. البته اکثر اعضای گروه در حال مردن نبودند؛ یعنی می‌توانستند مثل خود پاتریک، بزرگسالی را هم تجربه کنند.

(در مورد این موضوع هم، رقابت نسبتاً شدیدی بین اعضا وجود داشت. این که همه می‌خواستند علاوه بر غلبه بر سرطان، به نوعی از بقیه‌ی افراد حاضر در جلسه هم جلو بزنند. قبول دارم که غیر منطقی است، اما مثلاً وقتی به تو می‌گویند که احتمال این که بیشتر از پنج سال دیگر زنده بمانی ۲۰ درصد است، با کمی محاسبات ریاضی ساده، به این نتیجه می‌رسی که این یعنی یک نفر از بین هر پنج نفر... پس نگاهی به اطراف اتاق جلسه می‌کنی و با خودت



می‌گویی: من باید از چهار تا از این عوضی‌ها بیشتر عمر کنم.)

تنها جنبه‌ی قوت قلب دهنده‌ی گروه حمایتی، حضور آیزاک<sup>۱</sup> بود که پسری لاغر مردنی با صورتی دراز بود که موهای صاف و بلندش را روی یکی از چشم‌هایش می‌انداخت و مشککش هم همین چشم‌هایش بودند. او مبتلا به نوعی سرطان چشم فوق‌العاده نادر بود. یکی از چشم‌هایش را وقتی بچه بوده درآورده بودند و حالا یکی از این عینک‌های ته استکانی می‌زد که باعث می‌شد هر دو چشمش (هم چشم واقعی‌اش و هم آن چشم شیشه‌ایش) به شکلی غیرطبیعی بزرگ به نظر برسند، انگار که کل کله‌اش همین دو تا چشم بود که به تو زل زده بودند. آن‌طور که از معدود دفعاتی که آیزاک در گروه، لب به سخن می‌گشود فهمیده بودم، بیماری‌اش دوباره عود کرده بود و همین یک چشم باقی‌مانده‌اش هم در خطر از دست رفتن قرار داشت.

من و آیزاک تقریباً فقط از طریق «آه» کشیدن با هم ارتباط برقرار می‌کردیم. هر بار که یکی از اعضا درباره‌ی رژیم‌های غذایی ضد سرطان یا روش‌های عجیب و غریبی مثل استنشاق پره‌ی آسیاب‌شده‌ی کوسه حرف می‌زد، او نگاه سریعی به من می‌انداخت و آه بسیار آرامی می‌کشید. من هم در جوابش با کمی تکان دادن سرم، نفسی بیرون می‌دادم.

خب پس به‌طور کلی گروه حمایتی چیز مزخرفی بود و بعد از چند هفته، مبارزه‌ی من برای شرکت نکردن در آن به اوج خودش رسید. در حقیقت، همان چهارشنبه‌ای که با آگوستوس واترز<sup>۲</sup> آشنا شدم، تمام تلاشم را کردم تا از زیر آن در بروم. به همراه مادرم روی کاناپه نشسته بودیم و داشتیم قسمت سوم ماراتون دوازده ساعته‌ی برنامه‌ی سوپر مدل بعدی آمریکا را تماشا می‌کردیم، برنامه‌ای که با وجود این که تکراری بود، دیدن آن را به شرکت در گروه ترجیح می‌دادم.

THE GREAT  
WORKSHOPS  
JOHN GREEN

ای کلاس این کتاب هرگز تمام نمی‌شد

بهترین داستان عاشقانه‌ی دهه‌ی اخیر

از هر منظری که نگاه کنیم، این رمان یک شاهکار است

The Sacramento Bee

Entertainment Weekly

Booklist

هیزل لنگستر از زندگی هیچ سهمی جز یک بیماری لاعلاج نبرده و اگرچه یک معجزه‌ی درمانی چند سال دیگر برای او زمان خریده است ولی فصل آخر زندگی او هم زمان با تشخیص سرطانش نوشته می‌شود. اما با پرود ناگهانی آگوستوس واترز خوش آنسبه به گروه جمعایی کودکان سرطانی، داستان زندگی هیزل از نو نوشته خواهد شد.

جان گرین

منولد ۲۴ اگوست ۱۹۷۷ نویسنده، ویراستار، وبلاگ نویس، تهیه‌کننده و بازیگر آمریکایی است. او در سال ۲۰۰۶ برای اولین رمانش، در جستجوی آلاسکا، برنده‌ی جایزه‌ی ادبی پوینتر شد. ششمین کتاب او، نحسی ستاره‌های بخت ما، از همان هفته‌ی اول انتشارش در ژانویه‌ی ۲۰۱۲، به پرفروش‌ترین کتاب نیویورک تایمز تبدیل شد و همچنین فیلم سینمایی‌ای که در سال ۲۰۱۴ با اقتباس از آن ساخته شد به رتبه‌ی اول بکس آفیس (جدول پرفروش‌ترین فیلم‌ها) رسید و با استقبال بی‌نظیر طرفداران این رمان، در همان هفته‌ی اول آکران ۴۰ برابر کل هزینه‌ی تولید فیلم فروش کرد. جان گرین از نگاه مجله‌ی تایم در سال ۲۰۱۴، جزو ۱۰۰ چهره‌ی تاثیرگذار جهان بود.



ISBN 978-600-386-007-3



9 786003 386007

قیمت: ۹۹,۰۰۰ تومان